

کندوکاوی تحلیلی بر دیدگاه گنجی از دمکراسی

این کاوشی تحلیلی از مقاله جناب اکبر گنجی بر پایه "راههای پیشروی جنبش سبز (بخش سوم و پایانی) نوشته شده است. او در این مقاله جنبه های فراوانی را بررسی کرده است که نگارنده در این نوشتار به ترتیبی معین و دور از تداخل جنبه های گوناگون به آنها میپردازد.

در "چگونگی بر ساختن دمکراسی" گنجی تعریفی از دمکراسی میدهد بدین قرار که دمکراسی یک مفهوم لیبرال نخبه ها است که به مردم بیسواد برای تصمیم گرفتن و ساختن اعتماد ندارد. در صورتیکه، جوهر دمکراسی بر پایه مشورت و توافق برای تصمیم گرفتن برای کردار معینی است و ارتباطی به اندازه سواد و یا بیسوادی ندارد و در تناقض با اراده و تصمیم فردی برای عمل کرد معینی است. در عصر جدید دمکراسی بیشتر از هر زمانی در انتخابات شهرداری ها بویژه شهرهای کوچک قابل لمس است. در وهله اول آنچه دمکراسی و انتخابات مردمی را امکان پذیر میکند باور رهبری سیاسی به حق انتخاب مردم است بدون این رهبری نهال دمکراسی هرگز رشد نخواهد کرد. مردم بطور کلی به رهبران سیاسی خود اعتماد میکنند و میزان این اعتماد بستگی به توانایی رهبری سیاسی دارد. انقلاب مشروطیت مترقی بود چون رهبری سیاسی مترقی و متجدد بود و ایمان به اراده جمعی و پشتیبانی مردمی داشت. مجلس مقدس شورای ملی پاسدار اصول مترقی رژیم مشروطیت بود مانند: آزادی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حکومت از مردم، با مردم و برای مردم بود. دمکراسی آن نظم و انضباط سیاسی و اجتماعی مورد نظر طرفداران انواع دیکتاتوری ها را ندارد که تصور میکنند آزادی اخلاق مردم را فاسد میکند. اما آشکار است که دمکراسی و آزادی شکوفائی استعدادهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را امکان پذیر میکنند.

در مقاسیه با انقلاب مشروطیت انقلاب اسلامی 1357 یک انقلاب ارتجاعی و واپس گرا بود که هدف آشکار آن نابود کردن دست آوردهای مترقی انقلاب مشروطیت بود و متکی به فریب سیاسی و خلسه (ربودگی) مذبی بود. جناب گنجی انقلاب 1357 را این چنین تعریف میکند: "مهمترین شعار انقلابیون دهه پنجاه علیه رژیم شاه، بی داد و نابرابری های آن نظام بود. عدالت اجتماعی را باید بزرگترین آرمان انقلاب 57 به شمار آورد. دمکراسی و حقوق بشر در گفتمان انقلاب وجود نداشت، اما عدالت اجتماعی محور آن گفتمان بود". نویسنده ما در اینجا بشدت به بیراهه رفته است. چون برای دست یابی به هدف انقلابیون 57 باید به هدف های تبلیغ شده نیروهای تشکیل دهنده آن توجه کرد. به کوتاهی که این مقاله سزاوار است میتوان گفت نیروهای سیاسی انقلاب خود را باین ترتیب معین میکردند: نیروهای سیاسی اسلامی و بویژه خمینیست ها از آزادی های اجتماعی، به ویژه آزادی زنان و حقوق برابر آنها با مردان، آزادی دینی، اقتصادی، آموزشی و گسترش طبقه متوسط تحصیل کرده که بی اعتنا به نهاد اسلام شیعه بود رنج میبردند. خمینیست ها در پی قدرت سیاسی بودند تا تمام این برابری های اجتماعی مردم ایران را با دیکتاتوری فقهاتی اسلام شیعه نابود کنند. کمونیست ها که گنجی به نظریه پرزان گذشته آنها مانند مارکس و معاصر آنها مانند چامپینسکی اهمیت زیادی میدهد و از آنها برای نظریه پردازی خود استفاده میکند هدفی مگر مبارزه ضد امپریالیستی و برپائی دیکتاتوری سیاسی از نوع استالینیستی، کره شمالی و کامبوجی نداشتند. وجه مشترک کمونیست ها با خمینیست ها قابل ملاحظه است. هر دو معتقد به رژیم دیکتاتوری هستند تا آزادی های فردی مردم را بگیرند و آنچه کمونیست ها مبارزه با امپریالیست غرب مینامند خمینیست ها مبارز با غرب و فرهنگ آن میدانند. آنچه بنام جبهه ملی و شخصیت های شناخته شده آن مربوط بود، آنها چیزی جزهء انتقام جویان 1332 از شاه نبودند بدون هرگونه افق سیاسی روشن برای آینده مردم ایران. این گروه که شامل بازرگان نیز میشد وحشت زدگانی بودند که مانند بختیار شهامت روبرو شدن با خمینیست ها را نداشتند و خائنین واقعی به مردم ایران هستند و در مقابل خمینیست ها رهبری متحدی را با همراهی کردن با بختیار در پیش مردم نگذاشتند و قتیکه مردم بیشتر از هر زمانی به آن احتیاج داشتند.

در انقلاب 1357 دولت بختیار دمکراسی، حقوق بشر، جدائی دولت از مسجد و آزادی مردم را نمایندگی میکرد و برخلاف تصور گنجی بجای "بی داد و نابرابری های آن نظام" انقلابیون آنچه در سی سال گذشته مردم تجربه کرده اند را نمایندگی میکردند و میکنند. کمبود رژیم شاه تلاش آن برای بی عدالتی اجتماعی نبود بلکه دیکتاتوری سیاسی آن بود که بیشتر از همه شامل نیروهای آزادیخواه و دمکرات و طرفداران حقوق بشر میشد که بدون شک کمونیست ها و خمینیست ها در میان آنها نبودند. سقوط رژیم پهلوی ناشی از توانائی سیاسی درخشان مخالفان خمینیست و کمونیست ها نبود بلکه در ناتوانی محمد رضاشاه در روبرو شدن با بحران های سیاسی و خود بیزاری کادرهای سیاسی رژیم بود. جناب گنجی در نگاه به گذشته کمبودهای جدی دارد. به نظر میرسد ایشان مانند بسیاری از

کوشندگان پیشین برای خمینیسم و برگشتگان امروزه از خمینیسم مشکل بزرگی برای بریدن قطعی از اسلام سیاسی با تمام ویژگی‌های آنرا دارند.

مشکل دیگر جناب گنجی در نگاه بگذشته در نظریه اقتصادی او است. او بشدت احساس میکند نیازمند است تا نظریه اقتصادی خود را از غربیل مارکسیست‌ها بگذراند. اینکه گنجی بعد از دگر دیسی سیاسی خود هنوز احساس میکند برای مقبول کردن نظریات اقتصادی‌اش نیاز به تائیدیه کمونیست‌ها دارد نشانه دیگر است به پیوستگی‌های فکری او بدوران انقلاب اسلامی که مذهبی‌ها و کمونیست‌ها احساس هم رایی شدیدی میکردند و گنجی خود را هنوز از آن آزاد نکرده است. باید توجه کرد که رژیم سیاسی دموکراسی همانطور که روابط نیروهای سیاسی را قانونمند میکند و از دیکتاتوری یک نیروی سیاسی بر نیروهای دیگر جلوگیری میکند و آزادی دینی، فرهنگی و اجتماعی مردم را پاسداری میکند همینطور مالکیت خصوصی و آزادی‌های اقتصادی مردم را نگهبانی میکند. تقسیم ثروت یک ملت توسط دولت برای عادلانه کردن اختلاف طبقاتی در دموکراسی‌های غربی بستگی به رای مردم دارد و در غرب نوسانی مداوم داشته است. بالا و یا پائین رفتن میزان سوسیالیسم در آمریکا و اروپا بستگی مستقیمی به اراده مردم دارد که با انتخاب نیروی سیاسی معینی سیاست اقتصادی کشور در آن تعیین میشود. جناب گنجی رژیم‌های دیکتاتوری در ایران را به درآمد نفت ارتباط میدهد. استدلال ایشان اینست که چون دولت برای درآمد خود به مالیات‌های مستقیم متکی نیست و به درآمد نفت متکی است بنابراین دیکتاتوری شده است. در صورتیکه دیکتاتوری‌های سیاسی ایران پیش از انقلاب مشروطیت و بعد از آن در ارتباط مستقیم با نیروی سیاسی حاکم بوده است که از بکار بردن زور برای تحمیل خود باکی نداشته است.

سرانجام انقلاب مشروطیت به دیکتاتوری نظامی رضاشاه منجر شد که در آن رضاشاه به تمام هدف‌های انقلاب مشروطیت وفادار ماند مگر هدف دموکراسی انقلاب مشروطیت. در صورتیکه انقلاب اسلامی به تمام هدف‌های انقلاب مشروطیت خیانت کرد و با تعقیب سیاست جنگ طلبانه با غرب ایران را با خطری روبرو کرده است که در جنگ جهانی دوم روبرو بود. جمهوری اسلامی از جهت اقتصادی سیاست‌های اقتصادی رژیم محمد رضا شاه را تعقیب کرده است، بی بهره از رفتار دوستانه غرب و محدود در تنگنای اقتصاد بازاری سنتی خود. سیاست‌های نفتی ایران در رژیم آرزومندانه دموکراسی بستگی به اراده اکثریت مردم ایران خواهد داشت که در برنامه‌های اعلان شده نیروهای سیاسی گفته میشود. تجربه اقتصادی آنچه تا بحال ثابت کرده است این است که اقتصاد بخش خصوصی بارها مولدتر از بخش دولتی است. و بخش خصوصی هرچه بزرگتر باشد موثرتر و مولدتر است. ایرادی که به صنعت نفت ایران وارد است دولتی بودن آن است که آنرا غیر مولد، عقب افتاده و نیازمند تکنولوژی خارجی کرده است. بدون مقایسه با صنایع نفتی بخش خصوصی غربی و تنها با مقایسه با صنایع نفت خصوصی چین که از 1980 آغاز شد و روسیه که بعد از فرو پاشی شوروی در 1989 آغاز شد که حالا هر دو آنها بازیگران جدی در صنعت نفت جهان هستند. درحالیکه در عقب‌گردی که ایران با روی کار آمدن رژیم اسلامی از تمام جهات کرد که یکی از آنها صنعت نفت است، صنایع نفت ایران در حال حاضر فرسوده شده است و بخاطر سیاست‌های خارجی رژیم حتی قادر نیست تکنولوژی نوسازی آنرا از خارج بخرد. برنامه جناب گنجی برای شرکت سهامی عام نفت چیزی بیشتر از آنچه دولت با درآمد نفت میکند نیست که خرج دولت و یارانه‌ها را میبردازد.

فساد مالی جمهوری اسلامی بیشتر از هر چیز مربوط به بزرگی طبقه حاکمه و ارکانی است که بقای آنرا تضمین میکند. با در نظر گرفتن ارکانی مانند سپاه، بسیج، طبقه حاکمه شیعه سیاسی و کادرهای اجرائی خیابانی حزب اله که رژیم حزب اله مزایای معینی برای وفاداری آنها در نظر میگیرد و مصونیت قانونی که برای آنها فراهم میکند معلوم میشود که آن جزئی جدائی ناپذیر از رژیم دیکتاتوری شیعه سیاسی است. برای روشن شدن بیشتر بعد مسئولیت رژیم اسلامی در برابر طرفدارانش میتوان آنرا با رژیم شاه و امتیازات ویژه درباری‌ها که گروه بسیار اندکی بودند مقایسه کرد. او معتقد است "اقتصاد دولتی با دموکراسی سازگار نیست" تجربه دموکراسی‌ها دنیا نشان میدهد که اقتصاد دموکراسی‌های جهان مخلوطی از خصوصی و دولتی است و هر دو بستگی به ضروریات کم و زیاد میشوند. آنچه مسلم است قانون گذاری برای بخش خصوصی در اختیار دولت است و این قوانین گسترش و یا کوچک شدن بخش خصوصی را معین میکنند. در هر صورت استدلال ایشان بطور کلی درست است.

در بخشی که گنجی با تیتر "قدرتمند کردن مردم" آغاز میکند تناقضات فراوانی مشاهده میشود. ایشان از کثرت گرایی مردم در اجتماع سخن میگویند. و در ادامه به واکشورده‌ها، درمانده‌ها و حاشیه نشین‌های اجتماعی میپردازند و آنها را ابزار توده‌ای نیرومند کردن "توتالیتاریزم" معرفی میکنند. سپس به جریان گرد آمدن هم فکران و متشکل شدن در سازمان‌ها میپردازند و از دوستی و بخشش که نشانه فردیت است میگویند. ایشان احزاب و پارلمان را بعنوان نمایش دموکراسی از زبان منبع خود رد میکنند. از طرف دیگر تشکیل سندیکا‌های کارگری را راه محدود کردن قدرت دولت میدانند و در همانجا اعتراف میکنند که رژیم فقهاتی با هرگونه پذیرفتن آنها خود داری میکند. در ادامه از تشکل بانوان در کمپین یک میلیون امضا استقبال میکند و نیاز به سازمان‌های دانشجویی و

گروهی را تأیید مینماید. در این بخش خواننده مشکل میتواند از گیج شدن خود جلوگیری کند. بنظر میرسد ایشان از تشکیل انجمن ها، سازمان ها، گروه های حرفه ائی استقبال میکند اما با تشکیل احزاب که مردم بنابر تعقل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود به آن میپیوندند بدون رعایت جنسیت، گروه حرفه ای معین و پایگاه طبقاتی خاصی مخصوصاً اگر آنها به بلوغ سیاسی رسیده باشند و در مجلس سرنوشت دولت را تعیین کنند اعتمادی ندارد.

بنظر میرسد جوهر مبارزه سیاسی برای جناب گنجی مفهومی است که او "نافرمانی مدنی" میخواند که براین پایه تعقل سیاسی دیگر او مخالفت با خشونت سیاسی است. در آغاز این بخش دلبستگی خود را به نافرمانی مدنی در کشورهای دموکراسی نشان میدهد که شاید بخاطر دلبستگی اندکی است که او به دموکراسی در آمریکا و اروپا دارد. بنظر میرسد برای او مانند ایرانیان بیشماری دموکراسی های غربی برای بهره برداری از آنهاست نه سمبلی برای دموکراسی و تأیید و نگهداری. با اینکه بدون نام بردن و غیر مستقیم ایشان به جمهوری اسلامی نسبت "چه رسد به رژیم های خودکامه که انبوهی از قوانین ناحق و ستمگرانه و برخلاف وجدان فردی را دارا میباشند" میدهد. تعریفی که او از نافرمانان مدنی میدهد اینست که آنها اصلاح طلب و دموکرات هستند که قول میدهند هرگز به خشونت متصل نمیشوند در حالیکه باور دارد که رژیم سلطانی (فقاهتی) به خشونت متوسل میشود. او معتقد است نافرمانی مدنی تلاشی غیر خشونت آمیز است در حالیکه انقلاب های کلاسیک خشونت آمیز است. جناب گنجی علاقمند است به نظریات خود جنبه عمومی بدهد در صورتیکه معین است که کانون نوشته او جمهوری اسلامی است. در اینجا او مستقیماً از شگاف بین مردم و جمهوری اسلامی سخن میگوید که مخالف های سیاسی آن مانند موسوی، آیت الله منتظری و گروه های حرفه ای با وجود تلاش خستگی ناپذیر رژیم برای مانع شدن فعالیت خود را ادامه میدهند. بعقیده گنجی تمام این ها نافرمانی های مدنی است نه مرحله ای از جریان تاریخی مبارزه در چارچوب امکانات سیاسی.

در ادامه این بخش جناب گنجی به کنش دموکراسی خواه ها به نافرمانی مدنی و واکنش رژیم حزب الله و سدهائی که یکی بعد از دیگری در برابر نافرمانان مدنی ساخته است میپردازد. او معتقد است یک جنبش (بسیج) اجتماعی رژیم را وادار میکند تا "پشت میزها مذاکره بنشیند و از طریق بده و بستان، فرایند دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی را آغاز کند". سپس او به قانون اساسی جمهوری اسلامی و موانعی که حتی با وجود داشتن انتخابات آزاد در برابر هدف دموکراسی وجود دارد نام میبرد که از انتقال قدرت جلوگیری میکند. ایشان در اینجا اقدام به مقایسه جمهوری اسلامی با شیلی و لهستان دارد و استدلال میکند چون در شیلی و لهستان رهبران آنها بخشیده شدند و با گرفتن امتیازاتی حاضر به کنار رفتن از قدرت شدند بنابر این جنبش نافرمانی مدنی نیز میتواند این روش را بکار برد تا یک رژیم دموکراسی با جدائی دولت از مذهب بهمره اقتصاد بخش خصوصی بر پا کند. این چیزی است که رژیم حزب الله براندازی نرم میخواند و برای سرکوب مخالفان از این اتهام استفاده میکند. اشکال در مقایسه ای است که به هیچوجه معقول و درست نیست. پینوشه شیلی را از کوبای دیگر شدن و یا ونزوئلا امروزه شدن نجات داد، کاری که یک تیمسار ارتش ملی در انقلاب 57 میتواند انجام دهد و از عقب گرد تاریخی ایران جلوگیری کند. در لهستان نسل دوم کمونیست ها لهستان را میچرخاندند که دچار خود بیزاری سیاسی بودند. اما برای درک فقهائی ها و حزب الله میباید به تاریخ تبری و یا عالم آرای عباسی و دیگران مراجعه کرد تا شناخت دقیقی از آنها بدست آورد. رژیم های دینی که با خلیفه های اموی، عباسی، صفویه و دیگران در ایران حکومت کردند نمونه ای هستند که حزب الله خود را در غالب آنها میبیند و مخالفان میباید در همان چارچوب آنها را ببینند. در سراسر تاریخ ایران بعد از تسخیر ایران توسط عرب ها تنها رژیم غیر مذهبی ایران که جدائی دولت و مسجد در آن وجود داشت رژیم پهلوی بود که نتیجه انقلاب مشروطیت بود. حزب الله در انقلاب 57 و بعد از آن راهی را نرفته است که بتواند از آن برگردد و مشکل است که بنابر طرح گنجی قدرت را رها کند زیرا با وجدان سیاسی آن مغایرت دارد. برای حزب الله جنبش اجتماعی و نافرمانی های مدنی قابل سرکوب کردن است همانطور که دولت اصلاحات و شورش های آخرین انتخابات را سرکوب کرد. در سرکوب، جمهوری اسلامی میتواند تا حد کره شمالی و برمه و دیگران پیش برود و همچنین کادرهای حزب الله هنوز دچار خود بیزاری سیاسی نشده اند تا اجازه بدهند رژیم حزب الله متلاشی شود.

جناب گنجی برای رسیدن به دموکراسی به آشتی ملی معتقد است و بیخش و فراموش نکن و دیگر روش های همانند را توصیه میکند. بدون اینکه فضیلت این طرز فکر نادیده گرفته شود، باید در نظر گرفت که نمونه هائی که او میزند همه مربوط به ایدئولوژی های سیاسی قرن بیستم است که در حافظه تاریخی این قرن محدود میشود در صورتیکه رژیم خمینیست حزب الله چهارده قرن حافظه تاریخی دارد.

بررسی نظریه های گنجی بخاطر شناسائی سیاسی قابل ملاحظه ملی او ضروری است، هر چند که پس از آمدن او بخارج بطور قابل ملاحظه ای نفوذ سیاسی او بخاطر آسوده گری او کاسته شده است. جوهر نظریه های سیاسی او که دموکراسی، جدائی دولت از

مسجد، آقصاد متکی به بخش خصوصی، آزادی سیاسی، رسانه های همگانی و برابری شهروندان بدون تبعیض دینی، جنسی و قومی است بدون تردید برنامه هر نیروی مترقی دموکراسی خواه و آزادیخواهی است. تعلقات مذهبی او نمیتواند به هیچکدام از این اعتقادات او آسیب برساند. جناب گنجی از وقتیکه بخارج آمده است نشان داده است یک رهبر سیاسی نیست که بتواند انرژی سیاسی پراکنده ایرانیان دموکرات خارج از کشور را سازمان دهد و یا به چنین جریان سیاسی در چارچوب حزبی متشکل و منسجم کمک کند و برای آن تلاش کند. بنظر میرسد ایرانیان دموکرات خارج از کشور که میتوان گنجی را یکی از آنها در نظر گرفت به اولین اصل مبارزه سیاسی که تشکل و بهم پیوستن دموکرات ها است توجه نمیکنند. این درست است که بدنه اصلی نیروی سیاسی دموکرات در ایران است اما این درست تر است که این دموکرات های خارج از ایران هستند که میتوانند هسته منسجم حزب دموکرات را تشکیل دهند و رهبری سیاسی را به دموکرات های داخلی بدهند تا انرژی سیاسی آنها در جهت معین دموکراسی و آزادی پیش برود و همچنین از روی درمادگی به خدمت نیروهای ضد حکومت اما غیر دموکرات قرار نگیرد. ایرانیان مقیم خارج دموکرات و مخالف رژیم حزب الله انبوه بحرانی و یا چگونگی را دارند اما در همان درمادگی سیاسی و بی خانمانی سرگردانند که در انقلاب 1357 بودند که انرژی سیاسی آنها را در اختیار نیروهای سیاسی دیکتاتور سرشت قرار داد. آنچه شورش های بعد از انتخابات اخیر نشان میدهد این است که دموکرات های مذهبی مانند گنجی به دموکرات های غیر مذهبی احتیاج دارند اما این دو نیرو بدون سازمان بندی، انضباط و رهبری با برندگی فرصت های زیادی را در آینده از دست خواهند داد همانطور که در گذشته از دست داده اند و همواره از نتایج کوشش های سیاسی خود مایوس خواهند شد آنچنانکه در گذشته شده اند. گنجی و یا هر دموکرات دیگری مانند او میتواند بارها اندیشه های سیاسی خود را بیان کند اما تا وقتیکه نیروی سیاسی نباشد تا آنرا به واقعیت تبدیل کند حزب الله در ایران حکومت خواهد کرد و تعداد سخنورانی مانند جناب گنجی در خارج افزایش خواهد یافت.

کامبیز باسطوت جمعه، 30/07/2010

info@iranpolitics.org